

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فیل و قریش (جلسه چهارم)

نخستین منبر استاد اخوت ۱۳۸۱/۲/۱۵

فضیلت شب نیمه شعبان شبیه فضیلت شب قدر است. ان شاءالله در این شب قدرت اتصال به غیب و ایمان حقیقی برایمان حاصل شود صلواتی بفرستید.

بعثتمان راجع به سوره‌ی فیل و قریش بود. چند نکته از قریش مانده بود که می‌گوییم. در مورد سوره‌ی مبارکه‌ی قریش اگر بخواهیم مطالبمان را دسته بندی کنیم، چند نکته مهم می‌شود؛

۱) در سوره ذکر می‌شود که برای ایلاف قریش (دلیلی که ایلاف ایجاد شده) ضرورت دارد که افراد عبودیت کنند، و گفتیم دلایل عبودیت در آیات قرآن چه چیزهای دیگری می‌تواند باشد، یعنی در قرآن پیدا کنیم که عبودیت، چرا؟ و اگر چرایی عبودیت مشخص شود، چگونگی اش هم مشخص خواهد شد. و در ذیل موضوع عبودیت است که مراتب عبودیت را می‌توان بررسی کرد و خانم شهید زاده کار کردند.

۲) موضوع دوم که از قریش بگیریم و در کل قرآن بررسی کنیم، این است که به طور کلی: «برای چه چیز چه کاری باید انجام داد؟» که یا به صورت مفعول له، یا لاجله و یا با لام تعلیل می‌آید؛ یا به صورت امر، یا جمله‌ی خبری آمده است که در قرآن طیف جالبی به ما می‌دهد. که می‌توان گفت این مطلب بررسی اختصاصی «لام تعلیل در قرآن» است، زیرا ما لام غایت و ... هم داریم که در بحث ما نیست.

برخی آیات هست که لام تعلیل می‌آید ولی در افزایش «چه کار؟» نمی‌آید، که فرد خودش باید آن را به دست آورد. لام تعلیل حالتش تقریباً حالت شرط و جزا است. بحثی که به عنوان حجت در دوره‌ی سوم رشد بررسی می‌کنیم از همین لام تعلیل به دست می‌آید.

۳) موضوع سومی که در سوره‌ی قریش قابل بررسی است و به آن گریزی زده شده است، "موضوع و مساله" در قرآن است. این یکی از مسائلی است که بحث شد.

۴) موضوع چهارم اشتقاق و مشتق در قرآن است (گریزی زده شد ولی باز نشد). مشتق را شما این گونه می‌خوانید که اسمی اسم فاعل یا مفعول است مثلاً ضارب یا مضروب. با مشتقات ما حالات مختلفی را تصریح می‌کنیم. و حالت مختلف را به مصدر بار می‌کنیم و این دست ما را باز می‌کند که یک مصدر را در حالت‌های مختلفی ببینیم. یکی از موارد مشتق در قرآن همان مشتقی است که در کلام عرب معرفی می‌شود، منتها مشتقی که این جا مطرح می‌شود این است که یک قومی در یک زمانی یک حالتی داشتند، حالت‌هایی که به آن قوم بار شده است. به حالت‌های مختلف می‌توان مشتق‌ها را آورد که در اصول جدید آمده است. مثلاً قریش در زمانی که ایلاف دارند اسمشان قریش است. همین قریش وقتی پیامبر بینشان می‌آید با اینکه ایلاف دارند و بینشان دشمنی اتفاق ایجاد می‌شود این‌ها مشرک می‌شوند. قالبشان مشرک می‌شود؛ در واقع توصیفاتی که به فرد در طول زمان داده می‌شود حالت او را تغییر می‌دهد. مثلاً یک نوجوانی که جوان شده و ازدواج کرده و بچه دار می‌شود، نوجوان مصدر است و بعد مشتق می‌شود که زوج می‌شود و بعد امّ یا اب می‌شود که این هم مشتق شده است. نقش‌های مختلفی می‌پذیرد.

می‌خواهیم بگوییم که انسان یا جامعه حالات مختلفی بردارند. وقتی حالات مختلف بردارند، وضعیتشان متمایز نشان داده می‌شود. برای هر کدام از این حالات یک حکم متناسب وجود دارد. این مساله در فقه بسیار مهم است و مبنای کارهای زیادی است. مثلاً این است که فرزند کسی در خانه‌اش نماز نمی‌خواند، این یک انسان است که نماز نمی‌خواند یا کلی نمی‌خواند یا دست و پا شکسته، اسمش می‌شود ساهون، با اینکه فرزند من است. به اعتبار اینکه او فرزند من است: فرزند است. حالا اگر مادری به فرزندش به اعتبار ساهون بودن توجه کند این از یک منکر حمایت کرده است. ولی اگر به اعتبار اینکه او فرزند است و نه اینکه ساهون بوده است این کار واجب یا لازم یا مستحب بوده است.

مثال‌های این‌ها زیاد است که حد و حساب ندارد. مثلاً برادر یا خواهرتان با شما دشمنی کرده است، و نمّام و دو به هم زن شده است ولی از آن طرف برادر یا خواهرتان است. به اعتبار نمّام بودن باید یک برخورد کرد و به اعتبار خواهر یا برادر بودن یک برخورد. و این یعنی مرتبه‌ای دیدن.

درباره‌ی قریش هم چنین است، در اینجا اسمشان قریش است و به اعتبار تالیف دیده می‌شود، ولی در سوره‌ی بینه آن‌ها را مشرک می‌بیند.

این نکته‌ی مهمی است که باید از این سوره بگیریم و کار کنیم و برویم. البته هر کدام از این‌ها را که بخواهیم و توضیح دهیم ممکن است بسیار توضیح داده شود و به خودِ دوستان محول می‌کنیم.

وقتی در قرآن بررسی می‌کنید از لام تعلیل و امر شروع می‌کنید ولی بعد می‌بینید که فعل اذکر هم چنین است و فعل‌های متعدد را می‌بینید، در نتیجه می‌فهمید که حجت تعدد قالب بیانی دارد. و موضوع این می‌شود که چرا باید این کار را انجام دهید؟

موضوع احتجاج همین است، برای دیگران چه دلیلی بیاورید که چه کاری باید انجام دهند. این پایه‌ی مباحث رسانه است. شما می‌گویید که مردم باید چه کاری انجام دهند و برای چه؟ و چگونه این را باید ابلاغ کنند.

کار بسیار جالبی است و اگر کسی حوصله‌اش را داشته باشد استخراج حجت‌از قرآن بسیار مهم است، که برای دوره‌ی سوم رشد است. بحث سوال هم مهم است که برای دوره‌ی دوم رشد است.

۵) تالیف: برای دوره‌ی چهارم رشد است. تالیف، چرا و چگونه و به چه شکلی؟ مصادیق، چرایی و چگونگی تالیف باید بررسی شود. تالیف اصل پایه‌ای تمام حرکت‌های اجتماعی است (امنیت ملی، مشارکت اجتماعی، دفاع ملی و اقتصاد و....). اگر کسی بخواهد پیزامون اقتصاد اسلامی کار کند ولی روی تالیف کار نکند، نمی‌شود.

بلوغ عاطفی در انسان وقتی اتفاق می‌افتد که انسان قدرت تالیف داشته باشد. الفت گرفتن و الفت پذیری. کاری نداریم که بلوغ عاطفی مثبت یا منفی باشد.

خدا تالیف را یک قانون و وضع مثبت تعریف می‌کند. برای اینکه تالیف اتفاق بیفتد باید ۱) رویت داشته باشد. ۲) مراتب انسان‌ها و نقش هایشان را بشناسد. ۳) مراتب منافع در جامعه و فرد و آثارشان را بشناسد، یعنی چه چیزی منفعت بالاتری دارد. و ۴) بتواند به دور از منفعت‌گرایی شخصی بین مراتب انسان‌ها و مراتب منافع یک ارتباط منطقی ایجاد کند.

در تالیف دوری از منفعت شخصی، اصل مهمی است و در غیر این صورت تالیف شکل نمی‌گیرد. منفعت شخصی با تالیف جمع نمی‌شود، یعنی نمی‌شود هم به دنبال منفعت ملی باشد و هم به دنبال منفعت شخصی.

برای اینکه بتوانیم تالیف داشته باشیم باید بتوانیم افراد جامعه را با تنوع نقش هایشان مشاهده کنیم، مثلاً این آقا پدر است، این پدر مومن است، انسان است، این‌ها چه منفعتی دارد؟ برخی مواقع پدر خوبی نیست، نماز نمی‌خواند، ولی به هر حال انسان است، انسان خوبی هم نیست ولی به هر حال مخلوق است. اگر به من گفتند که چرا با پدرت خوبی با اینکه تو را کتک می‌زند و از خانه بیرون می‌کند، می‌گویم که پدرم پدری نمی‌داند و انسان خوبی هم نیست ولی مخلوق است.

ما نسبت به خودمان چنین هستیم که ممکن است که آقای اخوت سر کلاس اشتباهی بکند، اگر معلم خوبی نیست ولی ممکن است برادر خوبی باشد. و اینگونه همه را از حیز انتفاع خارج می‌کنیم... تقریباً ما نمی‌توانیم با آدم‌ها ارتباط برقرار کنیم، زیرا که نمی‌توانیم انسان‌ها را ذو وجوه ببینیم. برای هر کدام از حدود یک سری حقوقی بیان شده است.

دین می‌آید روی این وجوه می‌نشیند. در واقع برخی از تعبیرهای قرآن کنایی است، یعنی قریش توانست الفت داشته بدون اینکه دین داشته باشند، پس شما که مومن هستید چطور تالیف ندارید. یعنی نظامی بدون دین توانسته است که تالیف ایجاد کند و شما نه... که جای تامل دارد.

ممکن است پدری شئون‌اتش را رعایت نمی‌کند و به شما می‌گویند که به او احسان کن، می‌گویی تا کجا؟ می‌گویند تا جایی که شما را به شرک دعوت کنند.

یکی از راه‌های تقویت رویت: تشخیص اینکه این مرز، چه مرزی است؟ اخلاق است یا دین. ما در کدام حوزه صحبت می‌کنیم؟ مثلاً حوزه اخلاق دینی و اجتماعی را از هم جدا کنیم که این‌ها مرتبه دارند.

اگر معنی تالیف را کار کنید از الف یا هزار می‌آید، تالیف یعنی هزار سازی. مثل هم بستگی که بین اجزای بدن است که چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار. اینکه امام خمینی (ره) می‌فرمایند: حفظ نظام از اوجب واجبات است. یا اینکه برای حفظ نظام از بسیاری ائتلافات باید گذشت. در سوره طه حضرت هارون جلوی گوساله پرستی را نگرفت تا وحدت از بین نرود، این‌ها مهم است. پیکره بندی جوامع اسلامی مهم می‌شود.

تالیف حتما باید مراتب داشته باشد. یعنی با یک اهل تسنن دارید وحدت می‌کنید، راجع به قرآن با هم وحدت می‌کنید ولی راجع به خلفا که وحدت نمی‌کنید. لذا برخی‌ها در تفریط می‌افتند که آقا اصلا کاری با خلفا نداشته باشید! نه این چنین نیست و باید در جایش خطبه‌ی فدکیه را هم شرح داد، باید در مراتب دید. برخی در افراط می‌افتند و برخی دچار تفریط می‌شوند.

در تالیف قلبا مهم است و صوری نباید باشد اگر نه اتفاق خوبی نمی‌افتد. من نمی‌توانم کسی را هم دوست داشته باشم و هم دوست نداشته باشم. این‌ها قابل جمع شدن نیست. اگر دوستان به خاطر گناه کردندش با شما دوستی کند و شما به خاطر گناهش دوستش داشته باشید این گناه است.

ما می‌بینیم که چون اهل ترانه‌اند پس ارتباط قطع! نه این یعنی در مراتب ندیده‌اید، بلکه تنها مراسم ترانه قطع. چون خاله‌ام است دوستش دارم، نه اینکه چون بی‌حجاب است.

آدم از یک کامپیوتر یاد می‌گیرد، ۲۰ فضا می‌شود و هیچ اختلالی هم بینشان نیست، و یوز و پسورد خاص خودشان را دارند. ما قدرت تجزیه نداریم. و صفر و یکی هستیم که البته در موضع حق باید صفر و یکی باشیم ولی در حوزه‌ی مصادیق و انسان‌ها باید صفر و ۱۰۰ نگاه کنیم. قائل به ۱۰۰-۰ بودن سبب می‌شود که انصاف و مدارایمان زیاد شود. حتی برای امر به حجاب کردن، حقوق انسانی فرد را زیر سوال می‌بریم. چنین فردی باید در لایه‌ی مربوط به خودش باید برخورد شود یعنی کسی در لایه‌ی همشهری و خواهری حرف تمام را می‌زند ولی در حجاب نه. هر کسی که بیشتر آنالیز کند برخوردهایش بهتر است. این از یک جهت ایراد دارد و تو از بقیه‌ی جهات، خبر ندارد. شما انسان‌ها را مجزا ببینید، و انسان‌ها اینقدر سطح شعورشان بالاست که به طور کامل امر به معروف را می‌فهمند یعنی مثلا کسی می‌گوید که خواهرم خواهر خوبی است، ولی نمی‌گذارد که من غیبت کنم. او می‌فهمد که خواهری و حوزه‌ی دینی جداست.

انسان‌ها شعور دارند و اگر در خانواده‌تان به فرد با ایمان مشهور باشید می‌بینید که در مواقع اضطرارشان به شما التماس دعا می‌گویند و می‌دانند که حتی شما اخلاقتان بد است ولی می‌دانند که ایمان دارید. احتمالا طرف‌های مقابل تفکیکشان از ما بهتر است.

ما اگر می‌توانستیم تمایز قائل شویم به امرای کشور اینقدر توهین نمی‌کردیم. این رئیس جمهور کشور جمهوری اسلامی است، باید انتقادات را تفکیک کرد. اینگونه حرف زدنت مودبانه می‌شود. بی ادب حرف زدن یعنی نتواند

بین مواضع حقیقی و حقوقی تفکیک قائل شود. این زشت است که دقیقاً ضد رهبر کاری را انجام دهید. این مساله تفکیک و تمایز ادب در کلام می آورد. اگر چنین نباشد یا باید سکوت اختیار کند و یا به طور کامل همه را درو کند.

سوره‌ی معوذتین را هم می توان تفکیکی خواند و دارای مراتب دید، یعنی رسول استعاذه می کند، مومنین استعاذه می کنند، کافرین اینگونه باید استعاذه کنند و این یعنی رویت شما دارای مراتب می شود. شما خودتان را ذو مراتب می بینید و فهم ایجاد می شود. خودتان را در مراتب می بینید، سوره را در مراتب می بینید و این گونه به هم مرتبط می کنید. رویتان دارای مرتبه می شود و انواعی از تجربه برایتان ایجاد می شود.

یعنی به شما می گویم که سوره‌ی فلق را به سبک کافر بخوانید، به سبک مومن بخوانید، سطح مومنش را بالاتر ببرید. این ها بیشتر حالت وجدانی دارد، و در ظاهر جملات یکسان باشد.

مثلاً انسان حی مثاله است و ۱۰ بار بخوانید ولی ۱۰ منظور مختلف مد نظر داشته باشید: یک بار می خوانید که انسان به غیب وصل است.، یک بار می خوانید که انسان حیاتش با قرآن اقرار می شود، یک بار تالاهش با قرآن فراهم می شود.

به خاطر همین وقتی کسی حسود است و استعاذه می کند، او وقتی سوره را می خواند قبح عملش در نظرش جلوه گر می شود. یعنی اینکه، ای حسود استعاذه‌ی تو در این است که حسد را کنار بگذاری، وقتی حسد را کنار می گذاری به اسرار ربّ الفلقی پی می بری. حسد را کنار بگذار تا ربّ الفلق را بفهمی. و می گویی که ای کاش حسود بودم تا این رویت خاص را می دیدم. بد است ولی تجربه‌ی جالبی است. پس به حسود، حسودی می کنیم، منفی در منفی هم مثبت می شود.

اگر پیامبر این آیه را می خواند چگونه می خواند؟ کلا خدا به هر بهانه‌ای خواسته، خود را به ما نشان دهد، چه در خوبی هایمان و چه در گناه هایمان.

بحث ارتباط فعل و عبودیت را در سوره‌ی انبیا خیلی خوب می توانید ببینید، که ریزه کاری دارد. و فعل انبیا و فعل خدا به هم نزدیک می شود. سوره‌ی اقتراب است. یعنی نزدیک می شود تا حدی که می شود. یعنی نزدیک می شود به افتادن تا حدی که می افتد. سوره‌ی قمر هم چنین است: اقتربت الساعه و انشق القمر.

گاهی ما یک نفر را استاد نمی‌دانیم ولی می‌دانیم که آدم خوبی است. پس شما احترام استاد را قائل نشوید ولی احترام یک انسان خوب را قائل شوید. پس اگر کسی را استاد بدانند باید براساس روایات بدانند که چطور گُرنش کند. انسان‌ها از حدّ انسان بودن فراتر نیامده‌اند و حتی به سطح ایمان هم نرسیدند دیگر چه برسد به همسر و استاد بودن که آن‌ها را هم در ارتباطاتشان وارد کنند.

مثلا می‌گوید: اگر کسی بخواهد پاداش خدا را بدهد باید عبدتر خدا شود (فقد یسرني عبدا).

اگر کسی در زندگی دچار کندی است و از کندی خود رنج می‌برد خواندن سوره انبیا و قمر توصیه می‌شود و قمر بیشتر توصیه می‌شود.

ساعت دوم

✓ نمایش کار خانم شهید زاده

در قرآن ۱۰۰ واژه‌ی مهمی ممکن است در قرآن باشد مثل عبد و ذکر و

موضوع عبد یک بسته‌ی نرم افزاری است و هر جا می‌رود با بسته‌اش می‌رود. اگر یک جایی به شما گفتند که در ۷ سال دوم موقعیتی است که ما فهمیدیم با قرینه که این ۷ سال آموزش عبودیت است می‌گوییم بسته‌ی عبد باید کامل پیاده شود. یعنی چه؟ محور ۷ سال دوم را روی گوهر عبودیت می‌گذاریم. آیا از این ۶ بلوکی که در عبودیت خانم شهیدزاده آمده استفاده کنیم؟ بله نیاز به تبدیل دارد.

در عبودیت "خضوع و خشوع نسبت به چیزی برای علتی" وجود دارد که مدل است. در ۷ سال دوم کاری می‌کنیم که نسبت به هر مواجهه‌ای این مدل در کودک ما فعال شود مثلاً یکی عامل اثر است و در واقع با دیدن کلمه‌ی عبد در دوره‌ی دوم رشد با این کار دارم این بسته نرم‌افزاری را تبدیل می‌کنم.

کسی می‌گوید که در مسائل عرفانی کلمه‌ی عبد بسیار مهم است و من می‌خواهم این کلمه را به عرفان واردش کنم، ما هم می‌گوییم مشکلی ندارد بلکه باید با بسته‌اش وارد کنی. مثلاً باید آن جا اصلاح مداری و دشمن ستیزی و ... را فعال کند. (البته با این فرض که این مدل درست است که باید روی آن کار شود.)

پس برای تربیت کودک تبدیل می‌خورد، برای عرفان تبدیل می‌خورد و علتش این است که من شبکه‌ی مفهومی کلمات را این طرف و آن طرف می‌برم. این می‌تواند بسیار دست مرا باز بگذارد که جامعه‌ی مفهومی است.

اگر اثبات شود که معماری اسلامی، معماری اسلامی عبودیت مدار است یعنی این مولفه‌ها را دارد، و باید انتزاع شود و تبدیل بخورد. یعنی اینکه در معماری القا داشته باشد، اثر هنری باشد و راحت می‌توانی بگویی که رنگ فلان دشمن ستیزی است، رنگ فلان ذکر را فعال می‌کند. که این رنگ‌ها در معماری اسلامی کاربرد دارد.

مثلاً رسانه و سینما باید عبد پرور باشد.

در نتیجه شما موضوع و مساله می‌دهید و این خودش را به موضوع شما در می‌آورد. اگر این مدل و چینش دارای اتقان باشد می‌تواند همه جا کاربرد داشته باشد و می‌تواند در هنر ۷ گانه، مسائل علوم تربیتی و هر جایی که عبودیت

مهم است به کار برده شود. لذا توصیه‌ی ما این است که شناسایی موضوعاتی مثل عبد که قابلیت تک شدن دارند، حائز اهمیت است. این‌ها گرانیگاه تولید علم اند.

در عبودیت نیت بسیار مهم می‌شود.

براساس مدل قرآنی دستگاه روایات کشف می‌شود، ولی بر عکس نمی‌شود. یعنی ما براساس قرآن روایت را بررسی می‌کنیم که ۷ سال اول کودک سید است. روایت باید به موطن اصلی‌اش که قرآن است وارد شود و بعد جریان ساز شود.

مثلا این روایت را همه شنیده‌اید:

قَالَ الصَّادِقُ ع الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ فَمَا فَقَدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرَّبُّوِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرَّبُّوِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُنِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَيْ مَوْجُودٌ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِي حَضْرَتِكَ وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ بَدَلُ الْكُلِّ وَ سَبَبُ ذَلِكَ مَنَعُ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى وَ حَمْلَهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرْكُ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْعَزَلَةِ وَ طَرِيقَةُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. (مصباح الشريعة، ص: ۷۰)

عبودیت ذاتی دارد که تهش به ربّ می‌رسی. و اگر ربّ نباشد عبد معنا پیدا نمی‌کند، مثل اینکه وقتی می‌گویی بالا، آن طرفش حتما پایین است و در کنار هم معنا می‌یابند.

هر چه که جلوتر می‌رود به معنای ربوبیت بیشتر نزدیک می‌شود، و هر چه که از ربوبیت مخفی است در عبد می‌توانی ببینی. یعنی عبد بیچاره و گم‌شده‌ی ربّ است. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُنِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت/۵۳) این آیه مهم است. یعنی این آیات برای این است که به ربّ نزدیک شود. در واقع سازوکار رسیدن به ربوبیت طیّ مراحل عبودیت است. اینگونه عبد شهید بودن خدا را در ذات خودش رویت می‌کند و با ربوبیت خدا حقیقت مطلق را در خودش وجدان می‌کند.

وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ، یعنی فرد تمام وجودش را در اختیار ربّ می‌گذارد و همه چیزش را به ربّ می‌سپارد و بذل می‌کند. و این هوای نفس است که نمی‌گذارد بذل الكل کند، حَمْلَهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ، و حتما باید کارهای خوبی که

برایش مکروه است را انجام دهد مثلا خوابش می آید ولی باید به بجهش رسیدگی کند. یعنی حتما در عبودیت کارهایی است که انسان خوشش نمی آید ولی از سر وظیفه و تکلیف باید انجام دهد.

مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرَكَ الرَّاحَةَ، یعنی سوکتِ راحتِ طلبی باید کشیده شود.

وَ حُبُّ الْعَزَلَةِ، به معنای خانه نشین شدن نیست بلکه دوست نداشته باشد که مطرحش کنند، دوست نداشته باشد که تقدیرش کنند و او را رئیس کنند. مثلا کار خیر کند ولی به نام دیگری در بیاید. در مقابل شهرت است.

وَ طَرِيقَةُ الْاِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، یعنی پیوسته فرد خودش را فقیر در گاه الهی بداند.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَ حُرُوفُ الْعَبْدِ ثَلَاثَةٌ ع ب د فَالْعَيْنُ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَالْبَاءُ بَوُّهُ عَمَّنْ سِوَاهُ وَالذَّالُ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بَلَا كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ وَ أَصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ كَمَا ذُكِرَ فِي أَوَّلِ الْبَابِ الْأَوَّلِ. (مصباح الشريعة، ص: ۸)

رسول خدا می فرماید که ای بنده خدا را عبادت کن چنان که او را می بینی، پس اگر تو او را نمی بینی، خدا که تو را می بیند (ما نوعا خدا را نمی بینیم ولی حس می کنیم که ما را می بیند. ما در حرم اهل بیت هم چنین سبکی باید داشته باشیم. درست است که من شما را نمی بینم پس طوری جواب سلامم را بدهید که بفهمم.) حروف عبد ۳ حرف است (این کار را برای تمامی کلمات می توان کرد. مثلا حروف رب ثلثه.... و تمامی کلمات به ۳ تا می توانند تجزیه شوند. و این طوری به جای ۱۷۰۰ کلمه یک نظام چینی با حروف و فقط چینش حروف یاد داده می شوند و روزی می آید که چنین می شود که با ۲۸ حرف و قانون چینشها، در یک ترم کلمات قرآن یاد داده می شود.)

کسی که از سایرین متمایز می شود، یعنی موضع گیری است و انسان باید چنان در مردم زندگی کند که بگویند که فلانی اهل غیبت و گناه نیست. این روایت را یاد بگیرد.

عبد: از ۳ حرف است. فَالْعَيْنُ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَالْبَاءُ بَوُّهُ عَمَّنْ سِوَاهُ وَالذَّالُ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بَلَا كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ. حرف های عبد این است: عین که علم به الله است. بَوُّهُ یعنی تمایز و مابین کردن و روشن کردن و دال هم به معنای نزدیک شدن و تقرب است. دنی یعنی شما نزدیک می شوید از آن جهت که او هم نزدیک می شود.

حرف آخر هر کلمه مثل نرم افزار است که نقش اجرا کردن است. بین حرف اول و دوم و سوم تمایز است و نقش این حروف متمایز است و هر کدام کاری می کنند، حرف اول جنس را بیان می کنند، حرف دوم قید می زند و حرف سوم روح کلام را مطرح می کند. اگر کسی این گونه قرآن را بخواند جالب است.

عبد: طی کردن مسیر برای نزدیکی به خدا و کم کردن فاصله با خدا. (قرب نزدیکی از این جهت است که به مقصد نگاه می کنید ولی دنو به حرکت فاعل برای کم کردن فاصله است و در قرب نگاه به مقصد است ولی در دنو نگاه روی فاعل است).

و ادامه ی روایت این است که وقتی شما عبد را در حال داد و ستد به ربّ تعریف کردید، ۴ حالت معامله دارد و هر کدام هم ۷ رکن دارد. برای رسیدن به دنو باید ۴ اتفاق در فرد ایجاد شود. معامله اش با خلق، خدا، خودش و دنیا درست شود. در واقع یک مسیر ایجاد می شود.

صراط مستقیم: طریقی است که در آن معامله صورت می گیرد. و این صراط ۴ وجه (معامله اش با خلق، خدا، خودش و دنیا) دارد. این ۴ وجه هر کدام ۷ رکن دارند.

نقطه های اتصال این روایت در آیات قرآن است. بعضی از روایات هستند که تا انسان قرآن نخواند این روایات را نمی فهمد.

خلاصه این که ابتدا گفته شد العبودیه جوهره کهنه الربوبیه و در مرحله بعد سه حرف واژه ی عبد را آوردیم. دال به معنی دنو است. انسان اگر بخواهد به دنو برسد باید معامله کند تا نزدیک شود و به این صورت ۴ نظام مواجهه درست می کند.

قَالَ الصَّادِقُ عَ أُصُولُ الْمُعَامَلَاتِ تَقَعُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ مُعَامَلَةُ اللَّهِ وَ مُعَامَلَةُ النَّفْسِ وَ مُعَامَلَةُ الْخَلْقِ وَ مُعَامَلَةُ الدُّنْيَا وَ كُلُّ وَجْهِ مِنْهَا مُنْقَسِمٌ عَلَى سَبْعَةٍ أَرْكَانٍ أَمَّا أُصُولُ مُعَامَلَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَسَبْعَةٌ أَشْيَاءٌ أَدَاءُ حَقِّهِ وَ حِفْظُ حَدِّهِ وَ شُكْرُ عَطَائِهِ وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ وَ الصَّبْرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ تَعْظِيمُ حُرْمَتِهِ وَ الشُّوقُ إِلَيْهِ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ الْخَوْفُ وَ الْجَهْدُ وَ حَمْلُ الْأَذَى وَ الرِّيَاضَةُ وَ طَلَبُ الصَّدَقِ وَ الْأَخْلَاصُ وَ إِخْرَاجُهَا مِنْ مَحْبُوبِهَا وَ رَبْطُهَا فِي الْفَقْرِ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْجِلْمُ وَ الْعَفْوُ وَ التَّوَاضُّعُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّفَقَةُ وَ النَّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنْصَافُ وَ أُصُولُ مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ الرِّضَا بِالذُّونِ وَ

الْيَتَارُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَرَكَهُ طَلَبِ الْمَفْقُودِ وَ بُغْضِ الْكَثْرَةِ وَ اخْتِيَارِ الزُّهْدِ وَ مَعْرِفَةُ آفَاتِهَا وَ رَفْضِ شَهَوَاتِهَا مَعَ رَفْضِ الرَّئِاسَةِ
فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِي نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَهُوَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ وَ عِبَادِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا

معامله یعنی این که شما به عمل موظفید و وقتی عملی انجام دادید جزا دریافت می کنید. ۷ معامله ای که باید انجام شود: اداء حق خدا، حفظ حرمت ها، حفظ حدود، شکر نعمت ها، رضا به قضای الهی، صبر بر بلا، تعظیم حرمت ها مثل نماز و حج و مومن، شوق به لقا خدا. این تقسیم بندی فوق العاده ای است.

بی خیالی بد است، نگران گذشت عمر نباشد. خوف: نگرانی. جهد یعنی اهل کوشش باشد. حمل الاذی: اگر کسی اذیتش کرد جا نزند. تحمل اذیت داشته باشد. مثل زمانیکه در اردوها مشکل پیش می آید و کاستی است. ریاضت: برنامه های منظمی برای شکوفایی نفس داشته باشد.

طلب صدق و اخلاص: در کارها راست و خالص باشد.

اخراج: کار را برای محبوب انجام دهد. الی محبوبها: سوق به سمت خدا. من محبوبها: خالی کردن خود از غیر محبوب. هر دو را می توانیم در نظر بگیریم. البته بنده الی محبوبها را انتخاب می کنم که دومی را هم شامل می شود.

شفقت دو معنی دارد: مهربانی و دلسوزی

نصح: خالصانه نفع دیگران را برای خودشان خواستن. مثل مادری که به خاطر فرزندش مادری می کند نه به خاطر خودش. نصیحت: خیرخواهی بدون غل و غش که به صمد نزدیک می باشد.

عدل: هر حقی سرجایش ادا شود.

انصاف: دیگران را درک کند. خود را جای طرف مقابل گذاشتن.

الرضا بالدون: یعنی راضی شدن به اندک دنیا و زود راضی شدن. اگر خدا بخواهد همه چیز به تو می دهد. باید قناعت داشته باشی تا در دنیا به تو خوش بگذرد. اغلب بد اخلاقی های انسان بخاطر عدم رضایت درونی است.

ایثار بالموجود: دیگران را بر خودش در نعمت‌ها ترجیح می‌دهد. آنچه که دارد به دیگران می‌دهد. برای دنیا دست و پا نمی‌زند. آدم اگر بخواهد کلاه خود را قاضی کند می‌فهمد که چه کاری را برای دنیا کرده است. خیلی بد است کسی بخاطر مدرک تحصیلی بچه دار نشود. این یعنی این که بچه را نفهمیده است.

کثرت را برای خودت نمی‌خواهی. نمی‌خواهیم بگوییم پول و عرضه نداشته باشید ولی آن چه دارید را دوست نداشته باشید. این یعنی بغض الکثره. نوعاً افراد تا حدی به کثرت مشغول می‌شود.

زهت یعنی شوق نداشتن به دنیا.

شهوت ریاست دیر از بین می‌رود. حب ریاست آخرین حبی است که از دل بیرون می‌رود. مثلاً آدم دوست دارد رئیس همه زهاد عالم باشد. امام متقین شدن با رئیس متقین شدن فرق دارد. امام شدن یعنی اول کسی باشد که به آن جا برسد. امام مبین در سوره یاسین یعنی الگو و اسوه و عبدترین انسان که جلو دار است. عده‌ای به ائمه تهمت زدند که میل به ریاست دارند. این‌ها تفاوت ریاست و امامت را نفهمیده‌اند. مرز فهمیدن این که انسان حب ریاست دارد یا نه، این است که اگر این سمت را از شما بگیرند ناراحت می‌شوید یا نه. اصل در طبع انسان حب ریاست است مگر این که خلافتش ثابت شود.

شاقول‌های صراط مستقیم در این روایت است. انسان باید خودش را به این معیارها نزدیک و ارزیابی کند.

اگر آمار بگیریم از عبودیت خودمان شاید دو درصد عبودیت داشته باشیم. ولی باید سیر رشد داشته باشیم. خدا به رشد در این مسیر نمره می‌دهد و کاستی‌های انسان را جبران می‌کند. باید تا سال بعد عبودیت‌مان ۳ درصد بشود و همین‌طور رشد کند. لازم نیست که همه‌ی روایت را بفهمید. حتی اگر یک پنجم روایت را هم عمل کنیم، نتیجه حاصل می‌شود.

بنای ما این است که از این به بعد روی موضوعات افراد سرمایه‌گذاری کنیم. پس تعداد جلسات بستگی دارد به نیاز افراد حاضر در کلاس. زمانی مباحث ختم مفهومی تابع نیازهای ما بود. اما از این به بعد تابع نیازهای افراد حاضر در کلاس است.

امروز هم درباره عبودیت صحبت کردیم چون خانم شهیدزاده این موضوع را کار کرده بودند. از سوره ماعون به بعد این تصمیم گرفتیم. اما سرعت کار شما با سرعت ما هماهنگ نیست. عملکرد افراد و ساختاری که داریم باید ارزیابی شود و درست پیش برود. در آموزش باید سیر، ارزیابی و افق و انتهای آن مشخص شود.

ختم مفهومی مدل پژوهشی دارد. افراد بعد از مدتی که در ختم مفهومی شرکت می کنند باید این توانایی را پیدا کنند که در قرآن غور کنند. خودشان قدرت تفحص داشته باشند. روش هایی که در کتاب های روشی آمده را احصا و اجرا کنند تا منجر به خروجی شود. این تولید علم است.

یا افراد قدرت اجرا یا مطالعه دارند یا قدرت ارتقادهی دارند. افرادی که در کلاسند باید به نوعی مشغول شوند. یا در طول هفته با سوره درگیر باشند. سوالات افراد دسته بندی و محورهای سوره از آن بیرون بیاید و سوره شرح داده شود. علم دربارهی سوالات طرح شده بوجود می آید.

هر کسی تا روز چهارشنبه نظرش را دربارهی نحوهی کلاس بگوید. کلاس های ختم مفهومی نباید با شخصیت ها شناخته شوند. اگر این طور شود دیگر کلاس تدبر نیست، کلاس تفسیر است و کلاس تفسیر کار امام است.

ما هیچ کدام عددی نیستیم که درباره قرآن صحبت کنیم. باید کلاس ها مکانی باشد برای هم اندیشی و اگر کسی در کلاس جایگاه تدریس داشته باشد این آغاز یک انحراف است. ادامه این روند منجر به تعطیل شدن همه ی کلاس ها خواهد شد. هم اندیشی جلوی انحرافات را می گیرد. باید یک جریان فکری راه بیندازیم. کسی که سواد حوزه و دانشگاه ندارد و تدبر تدریس می کند می تواند خطر آفرین باشد. هر کسی می تواند خطر آفرین باشد. جامعه نیاز به استاد ندارد، نیاز به منذر دارد. ساحت انذار با سخنرانی فرق دارد. انذار یعنی این که مطالبی که دربارهی عبودیت یاد گرفته ای تبدیل به فرح نشود. انذار یعنی عبودیتی که فهمیدی را ابلاغ کنی.

در سخنرانی یک حدیث زیبا خوانده می شود و مردم می روند سراغ کارشان، جریانی در جامعه اتفاق نمی افتد. سخنرانی برای مشهور شدن و بزرگ شدن خیلی خوب است ولی مردم را وابسته به شما می کند. عده ای از مردم گوش می شوند و عده ای زبان می شوند، این ها یک ریال فایده ندارد. بزرگ و مشهور کردن آدم ها یعنی هدر دادن عمر و نسل. مواظب باشید که دچار این آفت نشوید.

راه افتادن و خرد جمعی مصونیت ایجاد می‌کند. در جمع اگر کسی در مورد فلق یا ناس و ... اشتباه فکر کرد، همه اشتباهش را می‌فهمند و تذکر می‌دهند ولی اگر شاگرد و استادی در میان باشد دیگر نمی‌توان ایرادات و اشکالات را مرتفع کرد.

همه می‌دانیم که هیچ کس استاد قرآن نیست. واژه و المیزان خواندن که آدم را استاد نمی‌کند. کلاس اگر در حوزه‌ی تدبیر تبدیل به سخنرانی شود، انحراف است. من در مورد حوزه‌های دیگر صحبت نمی‌کنم. در حوزه تدبیر سخنرانی انحراف ایجاد می‌کند. تدبیر یک جریان فکری است باید به جریان عملی تبدیل شود.

اگر کلاس تدبیر متکلم وحده شد، تفسیر است. اگر کلاس تدبیر به هم اندیشی تبدیل شد و جریان در جامعه ایجاد کرد می‌شود کلاس تدبیر. میل کلاس‌های مدرسه به سمت تفسیر است. تفسیر کار امام معصوم است. اگر کسی را استاد تدبیر کردید یعنی او را جای معصوم قرار دادید. محتوای صوت‌های مدرسه تدبیری است ولی قالب کلاس‌ها تفسیر است. اگر کلاس‌ها مشارکتی پیش رود این کلاس و همه‌ی کلاس‌های ختم مفهومی برقرارند. اگر کلاس‌ها مشارکتی پیش نروند این کلاس و تمام کلاس‌های ختم مفهومی تعطیل می‌شوند. اگر این آسیب درمان نشود، ۱۰ سال دیگر مشکل آفرین خواهد شد.

آدم باید مثل گرسنه‌ها درس بخواند. با نیاز درس خواندن متفاوت است. هدف ختم مفهومی آشنایی و انس با تمام قرآن است. این که امهات تفسیر و کلمات را انسان یاد بگیرد. اکثر مدارس ختم مفهومی به این معنا ندارند. این ختم مفهومی ما مختص این مدرسه نیست.

قرار ما این بود که کلاس ختم مفهومی میثاق مشترک مدرسان و کادر مدارس باشد. اگر چه که الان این اتفاق نیفتاده است. اگر کلاس هدف داشته باشد میتوان از کلاس ارزیابی کرد.

ان شاءالله بقیه مدارس ختم مفهومی داشته باشند. ثانیاً ختم مفهومی‌شان تعریف و نظم داشته باشد. که مثلاً بعد از ۲ سال از توانایی افرادی که داریم ارزیابی داریم. الان ما نمی‌دانیم که کسانی که بیوت نورانی را تدریس می‌کنند چه سطح سوادی دارند و چه می‌گویند. این خطرناک است.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات